

من هم عوض شده ام فروغ کشاورز

من هم عوض شده ام، اولین بارش دقیقن یادم است که بچه بودم. هنوز مدرسه نمی رفتم. آغاچری زندگی می کردیم. می دانید که گرمای آنجا آسفالت را آب می کند. از دست مادرم یا گاهی برادرم که دنبالم می کردند نمی توانستم پا برهنه به حیاط بروم. به همین خاطر زود گیر می افتادم. اگر تنبیه مادر یا کتک کاری با برادرم در کار بود به جان می خریدم، بس که سوزان بود هوا. داشتم می گفتم اولین بارش روزی بود که کلارا و هلن همسایه های ارمنی مان باید دنبال من می آمدند که برویم استخر. من با وسایل شنا نزدیک به سه ربع ساعت توی آن هوا منتظر بودم. هنوز خودم نمی توانستم مسیر خانه تا استخر را پیاده بروم. باید از یک دره ی خارزار می گذشتم که گه گاهی سمندر ها هم بهت و غمی زدند زل زل. چند بار به سرم زد خودم راه را بگیرم و بروم. عرق از بغل موهام راه افتاده بود. تصور آبی یک استخر خنک مرا سه ربع تمام آنجا و ایستاده بود. ناامید برگشتم تو. یکی دو ساعت دیگر صدای هلن و کلارا از بیرون می آمد. دویدم بیرون. آنها را دیدم با موهای خیس - شاد و خندان از استخر برگشته بودند. من هیچی نتوانستم بگویم. فقط رفتم تو و گریه کردم. این اولین بار بود که دروغ- فریب - نمی دادم خیانت را تجربه می کردم. بعدی اش این بود: توی مدرسه یک همکلاسی به من گفت که برای من یکی از همان شلوارهایی که معلم خوش تیپ ورزش می پوشید خریده است و در ازای اش فقط من باید یک جفت از همان جوراب هایی که پای ام بود برای اش بخرم تا شلوار را به من بدهد. من یک جفت از همان جوراب ها برای اش خریدم ولی حالا زرنگ تر شده بودم گفتم اول بده تا بدهم. ولی هنوز باورم نمی شد که دروغ گفته است. بهانه های هر روزش را باور می کردم. حتا روزی که قرار شد بروم خانه شان و شلوار را بگیرم دروغ اش را باور کردم که گفت: جلوی پدر و مادرم نمی شود... این ها خبر ندارند! بعدی اش توی دانشگاه بود. شکوفه صمیمی ترین دوستم به من نگفت که از کجا امتحان می گیرند و گذاشت من در حماقت خودم باقی بمانم و او باخیال راحت رفت پیش شیوا و با جزوه های کامل او امتحان را خواند و فردا من حاج و اج فهمیدم که درس ها را اشتباهی خوانده بودم. بعدی اش و بعدی اش تا آن کسی که گفت همه ی زندگی من هستی و فهمیدم که تمام شش ماه گذشته اش را در تدارک عروسی با کس دیگر بوده است!..... ولی خب از زمان هلن و کلارا من هم فرق های زیادی کرده ام. مثلن دیگر بلدم به روی خودم نیاورم که اتفاقی افتاده است. ولی اگر خواستید به من دروغ بگویید مطمئن باشید که باورتان می کنم...
